

ثبات و تحول در جامعه‌شناسی سیاسی فارابی

سیدرحیم ابوالحسنی *

استادیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۶۷/۲۹ - تاریخ تصویب: ۸۶۸/۲۶)

چکیده:

فارابی در تحلیل جامعه‌شناسانه از کنش و حیات اجتماعی، جامعه را به صورت سیستمی تحلیل می‌نماید که دارای ساختار سلسله‌مراتبی است که عامل تعیین‌کننده این سلسله‌مراتب ویژگی‌های طبیعی و روانشناختی افراد و توانایی‌ها و مهارت‌های آنان است، و این توانایی‌ها به واسطه کار و تلاش فرد شکل گرفته است. اما این کار در درون ساختار اجتماعی تولید شده است که توسط سیاستمداران طراحی و نگهداری می‌شود، که به واسطه آن شرایط خاص اجتماعی بوجود می‌آید، بنابراین، فارابی برای نقش و عاملیت رهبری و سیاست اهمیت ویژه‌ای قائل است. اما به موازات اهمیت رهبری، فارابی برای آگاهی، اندیشه و مولفه‌های ذهنی و روحی و در نتیجه برای تعلیم و تربیت نیز اهمیتی ویژه قائل است که موجب پرورش استعدادها و مهارت‌های خاص در انسان می‌شود. بنابراین فارابی متفکری فرهنگ‌گراست که معتقد است ارزش‌ها، هنجارها، نمادها، اعتقادات و طرز تلقی افراد نقشی تعیین‌کننده در کنش اجتماعی آنان دارد. لذا باید گفت از نظر فارابی: بر هر مردمی کسانی حکومت می‌کنند که شایسته‌اند؛ و این نیز مصداق این آیه قرآن است که می‌فرماید: "ان الله لا یغیرُ اَما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم".

واژگان کلیدی:

ثبات سیاسی - تحول سیاسی - نگرش سیستمی - ساختار سلسله‌مراتبی - فطرت و استعداد - اصالت کار و کنش - رهبرگرایی - اصالت فرهنگ - جغرافیا - عقل فعال - اراده‌گرایی - بصیرت نظری - بصیرت عملی - خوی و عادت - نیروی عملی - تعلیم و تربیت

Email: rahimAbolhasani@gmail.com

*فاکس: ۶۶۴۹۴۹۹۰

این مقاله از طرح پژوهشی با عنوان "ثبات و تحول در جامعه‌شناسی سیاسی فارابی" و با شماره ۳۵۵/۶/۱۰۶۰ معاونت پژوهشی دانشگاه تهران استخراج شده است. برای اطلاع از دیگر مقالات این نویسنده که در این مجله، منتشر شده‌اند به صفحه پایانی همین مقاله نگاه کنید.

مقدمه

یکم: بیان مسئله

ثبات و تحول سیاسی از مسائل بسیار مهم جامعه‌شناسی سیاسی معاصر است. تقریباً همه متفکرین جامعه‌شناسی قرون نوزدهم و بیستم میلادی در خصوص انقلاب، خشونت، توسعه سیاسی و دگرگونی‌های سیاسی بحث کرده‌اند. برخی اختصاصاً - مثل مارکس - به بحث انقلاب پرداختند و برخی دیگر در مقایسه و در مقابل آن - مثل پارسونز - به ثبات سیاسی اندیشیده‌اند، و هر یک برای ثبات و بی‌ثباتی چارچوب نظری را طراحی کرده‌اند و مکانیزم علی را مطرح ساخته‌اند.

وقتی به تاریخ اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی نظر می‌کنیم، ملاحظه می‌شود که این بحث در میان متفکرین یونان و فلاسفه اسلامی نیز مطرح بوده است. افلاطون در جمهوری و ارسطو در کتاب سیاست به صورت کلی و یا مشخص به بحث انقلاب و دگرگونی سیاسی پرداخته‌اند. در میان متفکران مسلمان نیز بیشترین و مستقیم‌ترین بحث را ابن‌خلدون در کتاب "مقدمه" ارائه داده است که موضوع کتاب او تحول و دگرگونی و پیدایش و فروپاشی دولتها و تمدن‌ها است.

اما در میان متفکران مسلمان، از فارابی، علیرغم جامعیت و پیشسکوئی آن، بحثی در خصوص تحول سیاسی مطرح نشده است، و از آن مهم‌تر آنکه غالب افرادی که در خصوص فارابی نوشته‌اند، او را صرفاً یک فیلسوف پیرو ارسطو و افلاطون معرفی کرده‌اند. لذا این سؤال پیش می‌آید که آیا واقعاً فارابی صرفاً یک فیلسوف است نه جامعه‌شناس؟ ثانیاً آیا فارابی که در قرون سوم و چهارم می‌زیست و شاهد ستیزها و کشمکش‌های قدرت بوده است در خصوص ثبات و تحول سیاسی بحثی ندارد؟ آیا نمی‌توان از متون مربوط به فارابی بحثی در خصوص این موضوع از منظر جامعه‌شناختی، استخراج و یا استنباط کرد؟ لذا در این پژوهش سعی شده است به این مسئله پرداخته شود.

دوم: اهمیت و ضرورت پژوهش

در دوره پس از انقلاب مهم سیاسی در کشور زندگی می‌کنیم. در طول کمتر از یک قرن دو انقلاب بزرگ در کشور ما رخ داده است. انقلاب اول، مدعی تاسیس رژیم دموکراتیک بود که بر خلاف انتظار بر اثر استبداد پس از هفت دهه حیات از میان رفت و دومی نیز مدعی تاسیس نظامی دموکراتیک اسلامی است که علاقه‌مند به حیات طولانی است.

اما پایداری و فروپاشی نظام‌های سیاسی دارای قوانین و قواعد مقرر است که در صورت رعایت پایدار خواهند ماند و در صورت ادبار و یا انکار، سرنگون خواهند شد. اینکه این

قوانین و قواعد کدامند؛ نظریات جامعه‌شناختی مختلف در خصوص انقلاب ارائه شده‌اند. از نظریات مارکسیستی و انقلابی تا نظریات محافظه‌کارانه کارکردگرایی که دانشجویان ما با بسیاری از آنها آشنایی دارند. اما لازم است ما با نظریات متفکران مسلمان که از بطن و درون فرهنگ شرقی اسلامی رشد یافته‌اند نیز آشنا باشیم. شاید نظرات آنها به واقعیت نزدیک‌تر باشد.

در میان متفکران مسلمان چند تن مثل ابن‌خلدون و خواجه نصیرالدین طوسی و... در خصوص ناپایداری دولت بحث کرده‌اند، اما از فارابی به عنوان نظریه‌پرداز تحول سیاسی کمتر بحثی به میان می‌آید، در حالی که به نظر می‌رسد فارابی عمیق‌ترین متفکر مسلمان است و باید به نظرات او توجه بیشتری شود. لذا ضرورت دارد نظریه انقلاب و بی‌ثباتی سیاسی را در اندیشه‌های او جستجو کنیم و از آن طریق به قواعد ثبات و بی‌ثباتی پی ببریم و برای ثبات نظام سیاسی از آن بهره‌گیریم.

سوم: اهداف پژوهش

در این پژوهش دو هدف اصلی وجود دارد: در مرحله نخست یک هدف علمی وجود دارد که عبارت است از درک تحلیل جامعه‌شناسانه فارابی از ثبات و تحول سیاسی و قدم برداشتن در پیشرفت و توسعه علمی. اما هدف دوم آن تدوین تحلیل و تبیین و تجویز جهت آگاهانیدن مسئولان سیاسی در راستای پرهیز از خط‌مشی‌ها و اقدامات بنیان‌برانداز در جمهوری اسلامی ایران است.

چهارم: مفروضات

مفروض ما در این پژوهش آن است که به علت یکپارچگی و در آمیختگی علوم اجتماعی و انسانی در قرون گذشته، فارابی را می‌توانیم یک جامعه‌شناس و تحلیل‌گر در حوزه سیاسی نیز بدانیم و از طریق مطالعات با رویکردهای جامعه‌شناسانه می‌توان تحلیل جامعه‌شناسی سیاسی در خصوص پدیده‌های سیاسی از جمله ثبات و تحول سیاسی بدست داد.

پنجم: چارچوب نظری

چارچوب نظری در این تحقیق تفسیرگرایی بوده است، چرا که فارابی یک متفکر فرهنگی و تفسیرگرا است که پدیده‌های فرهنگی نقش مهم و اصلی را در رخداد‌های سیاسی ایفا می‌کنند. هر چند فارابی در تحلیل اجتماعی از ساختارهای اجتماعی، رهبری و جغرافیا نیز

به عنوان متغیرهای مهم یاد می‌کند، اما این متغیرها نیز از طریق تاثیرگذاری بر فرهنگ عاملیت و علیت خود را به منصفه ظهور می‌رسانند.

ششم: فرضیات

- ۱- شخصیت (ذهنیت) افراد مهم‌ترین علت و عامل تعیین کننده در رفتارها و کنش‌های سیاسی آنان است.
- ۲- تعلیم و تربیت از طریق شکل دهی به ذهنیات و روحیات افراد نقش بسیار مهمی در رفتار و کنش سیاسی جامعه دارد.
- ۳- رهبری جامعه از طریق ایجاد شرایط خاص سیاسی و اجتماعی نقش بسیار مهم در آفرینش خلق و خوی جامعه دارد.
- ۴- جغرافیا (ارتباط و فواصل کرات آسمانی) نقش بسیار مهم در آفرینش خلق و خوی جامعه دارد.
- ۵- خط مشی سیاسی و ویژگی‌های رهبران سیاسی جامعه به واسطه منش و فرهنگ سیاسی جامعه تعیین می‌گردد و رهبران متناسب فرهنگ سیاسی جوامع می‌باشند.

هفتم: روش تحقیق و فنون مورد استفاده

در این پژوهش از روش کتابخانه‌ای و مطالعه منابع اصلی و تفسیری استفاده شده است، که در ابتدا کلیه منابع به صورت سریع مطالعه شده‌اند و سپس با تعیین عناوین موضوع و زیر مجموعه‌ها فیش‌برداری انجام و پس از آن به تحلیل و تفسیر داده‌ها و تدوین مطالب اقدام شد.

هشتم: یافته‌ها، بحث و نتیجه‌گیری

فارابی به موازات آن که فیلسوفی بزرگ است، اما بحث‌های بسیار عمیق در حوزه جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی سیاسی دارد و دارای یک منظومه فکری منسجم است که می‌توان در راستای تحلیل فرآیندها و شیوه‌های سیاست در جوامع از آن بهره گرفت. بحث‌های فارابی در کتب مختلف او پراکنده است، اما می‌توان آنها را به صورت یک مجموعه تدوین کرد.

نهم: عناوین دستاوردهای حاصل از نتایج و اجرای طرح

حاصل و نتیجه این پژوهش، نگارش یک مقاله مستند و مستدل تحت عنوان ثبات و تحول سیاسی در جامعه‌شناسی سیاسی فارابی است که به پیوست می‌باشد.

تحلیل ثبات و تحول سیاسی در جامعه‌شناسی سیاسی فارابی مستلزم آگاهی از اصول و مفروضات پذیرفته شده ایشان در تحلیل‌های اجتماعی است. مطالعه آثار فارابی به آسانی بیانگر پذیرش چند اصل مهم در نظریات اجتماعی ایشان است که با طرح و تحلیل هر یک می‌توان به تحلیل موضوع اصلی پرداخت.

الف: نگرش سیستمی

اجتماع در حقیقت به منزله یک ماشین و یک دستگاه طبیعی است که اجزاء آن به یکدیگر نیرو می‌دهند و یکدیگر را به کار و می‌دارند، بطوری که هرگونه نقصی که در عمل هر جز و کوچک یا بزرگ پیدا شود به نسبت خود موجب کاهش در عمل سایر اجزا خواهد شد (مشکو، ص ۳). عناصر این سیستم اجتماعی گروه‌ها و پایگاه‌های اجتماعی می‌باشند. سیستم‌های اجتماعی (خانه یا شهر) از پاره‌های گوناگون با شماری کرانه دار فراهم شده‌اند که برخی پست‌تر و برخی برتر در کنار هم به گونه‌ای ویژه با پایگاه‌های خود جای داده شده‌اند و هر یک در برابر دیگری کنش ویژه‌ای را پدید می‌آورد. آنگاه از کنش‌های آنان همکاری برای رسا شدن و به کمال رسیدن هدف (جامعه) و یا تمامیت و رسا شدن نظام آن پدید می‌آید. از نظر فارابی علت همکاری و ارتباط متقابل اجزا تفاوت اهداف آنها است چنان‌که می‌گوید هدف خانه‌ها با هم گوناگون است، پس همین که آن هدف‌های گوناگون به کمال رسند، همکاری و همیاری برای رسا شدن و سازمان یافتن هدف شهر پدید می‌آید (فصول، ص ۲۸). بنابراین فارابی همبستگی در جوامع را ارگانیک می‌داند و معتقد است که اجزاء جامعه همانند عناصر اندام انسانی (سر، قلب، شکم، دو دست، دو پا) با کنش‌های گوناگون خود در به کمال رسیدن و رسا شدن هدف این اندام (پاره) بزرگ کمک و مدد می‌رسانند. آنگاه همین که هدف‌های گوناگون پاره‌های (اجزاء) بزرگ به کمال می‌رسد. از کنش‌های گوناگون آنها، همکاری برای رسا شدن و به کمال رسیدن هدف همه کالبد پدیدار خواهد شد.

ب: ساختار سلسله مراتبی

اما فارابی معتقد است در درون یک سیستم عناصر دارای پایگاه‌های هم سطح نیستند بلکه هر سیستمی دارای یک ساختار مرکب از پایگاه‌های سلسله‌مراتبی است. اساساً نگاه فارابی به هستی و جامعه و سیاست سلسله‌مراتبی است. او قبل از هر چیز نظام جهان هستی و مبادی موجودات را مرکب از شش دسته می‌داند که به ترتیب عبارتند از: ۱) سبب اول در مرتبه اول. ۲) سبب دوم در مرتبه دوم. ۳) عقل فعال در مرتبه سوم. ۴) نفس در مرتبه چهارم. ۵) صورت در مرتبه پنجم ۶) ماده در مرتبه ششم (سیاست مدینه، ص ۱۷۷). پس از ترسیم ساختار سلسله

مراتبی از جهان هستی، جهان مادی را نیز مرکب از شش عنصر مستقر در پایگاه‌های سلسله مراتبی توصیف می‌نماید که عبارتند از: (۱) اجسام آسمانی (۲) حیوان ناطق (۳) حیوان غیرناطق (۴) نبات (۵) جسم معدنی (۶) عناصر چهارگانه (همان منبع، ص ۱۷۸). این نظام سلسله مراتبی در اندام انسان نیز وجود دارد. کالبد آدمی از پاره‌های گوناگون با شماری کرانه دار فراهم شده است که برخی برتر و برخی پست تر در کنار هم به گونه‌ای ویژه و با پیوستگی خاص مرتب اند و هر یک در دیگری کنش پدید می‌آورد و از جملگی کنش‌های آنان همکاری برای دست یازیدن و رسا شدن یک هدف برای کالبد آدمی پدید می‌آید. به نظر فارابی در میان عناصر اندام انسانی نیز یک عضو است که رییس اول است و آن قلب است و در رأس همه قرار دارد و پس از آن هر یک از عناصر به ترتیب نسبت به آن قرار می‌گیرند و به واسطه قوتی طبیعی که در آنها نهاده شده است کار و نقش خود را بر وفق خواست و غرض آن عضوی که رییس است، انجام می‌دهند، و این سلسله مراتب از رییس اول (قلب) شروع می‌گردد و به عناصری ختم می‌شود که مطلقاً هیچگونه ریاستی ندارند (سیاست، ص ۲۰۹).

فارابی پس از ترسیم نظام سلسله مراتبی در جهان غیرمادی و مادی به ترسیم ساختار حیات اجتماعی با همین رویکرد می‌پردازد. او معتقد است در رأس هرم ساختار اجتماعی رییس اول قرار دارد و بعد از او افرادی قرار می‌گیرند که بر وفق هدف و خواست او عمل می‌نمایند و این ترتیب افعال ادامه می‌یابد تا بدان حد که به پست ترین کارهای لازم مدینه قیام می‌شود. فارابی مبنای سلسله مراتب اجتماعی را بر اساس شاخص شریف یا پست بودن افعال صادره از افراد می‌داند و معتقد است آنانی که در راس هرم قدرت و ساختار اجتماعی قرار دارند کارهای فی نفسه شریف و اشرف انجام می‌دهند و آنهایی که در مراتب فروتر قرار می‌گیرند اقدام به افعال پست‌تری می‌کنند. شرافت و یا پستی کارها نیز گاه از جهت موضوعات آنهاست، اگر چه ذاتاً از نوع کارهایی پر سود باشند، و گاه از جهت کم سودی آنها است و گاه نیز از جهت سهولت و آسانی آنها خواهد بود.

طبیعی است که نگرش سلسله مراتبی از نظر فارابی در ساختار سیاسی نیز وجود دارد. فارابی می‌گوید: هر بخشی از بخش‌های شهر، سرپرست و ریسی دارد که بالاتر از آن سرپرست و رییس در آن گروه نیست و هر بخشی از بخش‌ها شهر خدمتگزاری دارد که او بر هیچ فردی از افراد جامعه آن شهر سرپرستی ندارد و در هر بخشی از بخش‌های شهر هم کسی است که نسبت به افراد جامعه پایین خود سرپرست و نسبت به افراد جامعه بالای آن خدمتگزار است. لذا جامعه دارای رؤسا یا رییس اول و نیز روسا و یا رییس دوم است. رییس دوم آن‌گونه ریسی است که انسان دیگر بر او ریاست دارد و او نیز بر انسان دیگری ریاست دارد. البته از نظر فارابی در برخی از امور ریاست گروهی و در برخی فردی و در برخی نیز هر

دوگانه ریاست تحقق می‌یابد مانند زراعت، بازرگانی و پزشکی (سیاست مدینه، ص ۲۴۵). بنابراین در سلسله مراتب (قدرت)، مراتبی وجود دارد که نزدیک به مرتبت رییس اول است، و هم مراتبی وجود دارد که کمی دورتر از مرتبت اوست، و مراتبی وجود دارد که خیلی با مرتبت رییس اول فاصله دارد، و بدین صورت مراتب ریاسات منظم می‌باشد، و این مراتب بطور متنازل از عالیترین مرتبت متدرجاً فرودتر می‌شود تا آنجا که به مرتبت و مراتب خدمت تنزل می‌یابد، تا آن مرتبتی از مراتب که نه پایین تر از آن می‌تواند مرتبتی باشد و نه جنبه ریاست در آن وجود دارد.

ج: اصالت روانشناسی

اما سئوالی که در خصوص ساختار اجتماعی مطرح می‌شود علل و ریشه‌های آن است؟ چرا افراد در ساختار اجتماعی و سیاسی دارای جایگاه‌هایی در مراتب متفاوت می‌گردند؟ عده ای در موقعیت برتر و افرادی در جایگاه فرودتر قرار می‌گیرند؟ فارابی در پاسخ به این سؤال به دو متغیر مهم اشاره دارد: متغیر اول در حوزه روانشناختی یعنی فطرت و استعداد است. و متغیر دوم مهارتی است که بر حسب عادت و تربیت و آداب و آموختگی بدست می‌آید (سیاست مدینه، ص ۲۵۱). از نظر فارابی همان‌طور که اعضای تن (کالبد انسانی) از لحاظ فطرت و قوت‌های طبیعی متفاوت و مختلف اند و در بین آنها یک عضو (قلب) رییس اول است و اعضای دیگر به علت قوتی طبیعی که در آنها نهاده شده است که به واسطه آن کار و فعل خود را بر وفق خواست و غرض بالطبع آن عضوی که رییس است انجام می‌دهند، و این فرآیند به صورت سلسله مراتب بعد از رییس شکل می‌گیرد و لذا اعضا به ترتیب بعد از آن قرار می‌گیرند، همین‌طور اجزای متشکله جامعه نیز از لحاظ فطرت مختلف و متفاوت الهیات هستند (آراء اهل مدینه، ص ۲۰۹). بنابراین افراد جامعه بالطبع مفسور به فطرت‌های مختلف و متفاوتند که به واسطه همین اختلاف طبایع و فطرت‌هاست که انسانی نسبت به انسانی دیگر مزیت دارد و صالح برای چیزی خاص است دون چیزی دیگر.

اما فارابی غریزه و روانشناسی و یا استعداد را تنها عامل نمی‌داند بلکه بلافاصله به عنصر ملکات ارادی اشاره می‌کند که در اثر تربیت و تلاش و کار برای انسان بوجود می‌آید و از آن به واژه صناعات و نظایر آنها نام می‌برد (آراء، ص ۲۱۰). همان‌طوری که گفتیم از نظر فارابی سیستم و نظام در اثر تعامل اجزاء و واداشتن یکدیگر به کنش شکل می‌گیرد، بدین معنی که هر عضوی از اعضاء نظام موجب افزایش و یا کاهش عمل در سایر اجزاء می‌گردد. بنابراین اساس ارتباط متقابل چیزی جز کنش متقابل نیست. اما کنش‌ها دارای تفاوت هدفی و ذاتی و پیامدی هستند، لذا موجب شکل‌گیری انواع ارتباطات و نظامات اجتماعی می‌گردند. در یک نظام

ارتباطی و ساختار اجتماعی کسانی در مراتب فراتر قرار می‌گیرند که در نوع ارتباط دارای مهارت بیشتری باشند و در انجام کنش، کمیت و کیفیت بهتری را ارائه دهند (آراء، ص ۲۴۴).

بنابراین کسی که از لحاظ استعداد فطری در فنی در مرتبت عالی باشد و در همه مسائلی که بالطبع استعداد آنها را دارد آموزش (آموختگی) یافته باشد، نه تنها بر کسی که در آن فن دارای استعداد طبیعی کافی نباشد ریاست دارد، بلکه بر کسی هم که در آن فن دارای استعداد طبیعی کافی باشد، ولی آموزش و تعلیم ندیده است و یا آموختگی او ناچیز است نیز ریاست خواهد داشت (سیاست مدینه، ص ۲۴۳).

از نظر فارابی اکثر افراد جامعه دارای فطرت خدمت هستند و فقط در عده اندکی فطرت ریاست وجود دارد، اما آنچه که سلسله مراتب را می‌آفریند صنعت و مهارتی است که فرد دارد که ناشی از فطرت و آموزش است. و در بین صنایع، صنعت‌هایی وجود دارد که به واسطه آنها به صنعت‌هایی ریاست می‌شود و هم در خدمت صنایع دیگر قرار می‌گیرند و نیز در بین آنها صناعی وجود دارد که تنها به واسطه آنها خدمت انجام می‌شود و اصلاً و مطلقاً به واسطه آنها ریاست شکل نمی‌گیرد. و از همین جهت است که ممکن نیست با هر نوع صناعتی که پیش می‌آید صنعت ریاست بوجود آید. صنعت ریاست نیز چیزی جز واداشتن دیگران بر انجام اعمال لازم نیست. بنابراین کسی که دارای آن چنان نیرویی نباشد که بتواند مردم را بر انجام کارهای لازم وادار کند، این چنین کسی نه در همه امور و نه بطور مطلق نمی‌تواند رییس باشد و نه در هیچ امری از امور. بلکه اینگونه افراد همواره در همه امور باید مرئوس باشند و در تحت ریاست دیگری کار کنند. از نظر فارابی واداشتن یعنی قدرت ناشی از صنعت ارشاد غیر می‌باشد (سیاست مدینه، ص ۲۴۴). رئوسا کسانی هستند که برای هر ملتی به آن طرقی که معهود و مناسب آنهاست حقایق (فرمان‌ها) را بیان می‌کنند، آن طرقی که آشناتر بدان می‌باشند، و از آنجا که ملتها در نوع معرفت مختلفند. ممکن است اموری در نزد ملتی معهود و شناخته باشد و در نزد ملتی دیگر ناشناخته و سعادت‌ی که اغلب مردم به آن ایمان و اعتقاد دارند، همان سعادت‌ی است که خود از طریق تخیلی و خیالات برای خود مجسم کرده اند نه از راه تعقل و تصورات عقلی. لذا در هر جامعه کسانی بر آن حکومت می‌کنند که شایسته‌اند.

د: اصالت کنش و جامعه پذیری

هر چند فارابی در گام نخست برای فطرت نقش جدی قائل است، اما آن را بستر و زمینه پذیرش آموزش و درک مهارت و صنعت می‌داند. فطرت و استعداد از نظر فارابی غریزه نیست، بلکه زمینه است که تحت تاثیر دو عنصر اراده و برنامه عمل فردی و نیز شرایط و آموزش محیطی رشد می‌یابد، یا راکد می‌شود و تنزل می‌کند و یا به انحراف کشیده می‌شود.

سرشت آدمی در آغاز آفرینش ممکن نیست دارای برتری و فضیلت و یا پستی و رذیلت باشد. بلکه آدمی برای انجام کارهای با فضیلت و والا، و یا پست و فرومایه آمادگی دارد. اما فطرت و استعداد فقط انجام آن کنش‌ها را آسان‌تر و ساده‌تر از کنش‌های دیگر می‌نماید. وجود طبع خاص علاوه بر آنکه کار در آن زمینه را برای انسان آسانتر می‌کند، بلکه موجب می‌شود آدمی، نخستین بار در بدو زندگی اقدام به انجام آن کار نماید مگر آنکه بازدارنده ای او را بر ضد و برابر همان کار وادار سازد (فصول‌المنتزعه، ص ۱۵). بنابراین نمی‌توان گفت که انسان نمی‌تواند برابر و ضد کنش‌هایی را پدید آورد که مقتضای سرشت اولیه او نیست. چرا که هر انسانی که با سرشت خود در خور و سزاوار فضیلت و یا رذیلتی است، می‌تواند همان کنش‌های در خور خود و یا مخالف آنها را پدید آورد که به مقتضای سرشت شایسته آن کارها نیست، ولی پدید آوردن این‌گونه کنش‌های ناهماهنگ سرشت، در بدو امر سخت و دشوار است، مگر آنکه کنش‌های غیرسرشتی با تکرار عادت شود که انجام آن آسان شود (فصول، ص ۲۲). بنابراین آدمی در آغاز به مقتضای سرشت با فضیلت و دارای کمال پدید نیامد، به گونه ای که هیچ دگرگونی در او پدید نیاید، و چنان آفریده شود که همه کارها و خوی‌ها و رفتارهای او به گونه دادگری و میانه‌روی، بی‌گرایش به یکی از کرانه‌ها و یا بی‌چیرگی برخی اضداد بر برخی دیگر باشد (فصول، ص ۱۰۶). برتری‌ها و پستی‌های خوی‌ها، به سبب کنش‌های پیاپی که با گذشت زمان و به کار گرفتن همواره آن کنش‌ها به‌گونه عادت، انجام می‌گردد در انسان پدید می‌آید. اگر آن کنش‌ها نیک‌ها باشند، برتری و فضیلت، و اگر آن کنش‌ها پلیدی‌ها باشند، فرومایگی و پستی و رذیلت در نفس انسان پدیدار خواهد شد (فصول، ص ۱۴).

نقش سرشت و طبیعت در انسان آنست که او در آغاز تنها به یک سو حرکت می‌کند و آن سوئی است که حرکت در آن سو بر او آسانتر است، و اگر در این مسیر مانعی رخ ندهد به علت انجام پی در پی آن کار، این ملکه برایش ارادی خواهد گردید و ملکه نخستین به مانند همان حالت طبیعی است (تحصیل السعاده، ص ۲۸). لذا فطرت‌های طبیعی انسان‌ها که در وجود مطبوع بر آن شده‌اند هیچ کس را مجبور و وادار به انجام فلان کار نخواهد کرد، و این فطرت‌ها برای این در نهاد انسان‌ها آفریده شده است که مثلاً فلان فعلی که معد برای انجام آن شده‌اند برای آنها سهل‌تر و آسان‌تر باشد، و بدین منظور است که هرگاه فردی از افراد به حال خود گذارده شود و عوامل خارجی دیگری وی را به سوی اضداد آن کار وادار نکنند خود بخود به سوی انجام آن کاری که معد برای آنست کشش پیدا می‌کند و اگر یک عامل و محرک خارجی دیگر وی را به سوی ضد آن کار تحریض کند، قهراً به سوی آن ضد گرایش می‌یابد و آن را انجام می‌دهد، لکن با سختی و دشواری و اضطراب. ولی در نهایت به همان کارهای ضد فطرت اعتیاد پیدا می‌کند و انجام آن کارها نیز بر وی آسان می‌شود (آراء اهل مدینه،

ص ۲۴۳) بنابراین هرگاه هر یک از افراد جامعه وظایف محوله را انجام دهند - چه به موجب علمی باشد که از ناحیه خود بدان پیدا کرده است و یا رییس او را رهبری کرده و ادار بدان نموده باشد - آن اعمال و کارها در نفس وی هیئت و ملکه مربوطه را به وجود می‌آورد (سیاست مدینه، ص ۲۴۸).

نکته مهمی که فارابی مطرح می‌نماید این است که برخلاف بدن - که هم اعضای آن طبیعی است و هم حیات حاصله برای آنها قوت‌هایی طبیعی است - اجزای جامعه گرچه طبیعی هستند، اما هیات و ملکاتی که به واسطه آنها افراد کارهای اجتماعی (مدنی) را انجام می‌دهند طبیعی نیستند و بلکه ارادی هستند، و قوت‌هایی که در اعضای بدن بالطبع و طبیعی است نظایر آنها در اجزا و افراد جامعه ملکات و حیات ارادی هستند (آراء اهل مدینه، ص ۲۱۰).

بنابراین فارابی هر چند در بدو امر فطرت و طبیعت را عاملی موثر در شکل‌گیری شخصیت می‌داند، اما معتقد است متغیرهای دیگری می‌توانند روند حیات شخصیتی انسان را دگرگون سازند که اولین آن ورود در افعال و کارهایی است که در برابر طبع فرد انسانی است. این اشتغال می‌تواند در اثر قرار گرفتن در محیط اجتماعی و اقتصادی خاص و یا اوامر رهبران و رئوسای مافوق باشد، در هر صورت ورود در افعال و کردارهای خاص - ولو مغایر با فطرت اولیه - موجب شکل‌گیری شخصیتی خاص می‌گردد. اما عنصر دومی که نقش اساسی در شکل‌گیری شخصیت انسان دارد تعلیم و تربیت است. یعنی حتماً آنانکه در استعداد برای تبحر و انجام کاری متساویند، در مرتبت تمرین و آموختگی، در اثر اختلاف در تربیت و تمرین و تعلم، متفاضل و مختلف می‌شوند. لذا به چند متغیر بسیار مهم در شکل‌دهی شخصیت و مهارت و صنعت افراد می‌رسیم: که عبارتند از: مسئولان سیاسی، به جهت اینکه به کار خاصی وا می‌دارند. ساختار اقتصادی و اجتماعی، که فرد در آن قرار می‌گیرد و به ایفا نقشی معین می‌پردازد، علم و آگاهی (تعلیم و تربیت) که موجب شکل‌گیری بصیرت نظری و عملی معین می‌شود، و اراده فردی برای در پیش گرفتن شغل خاصی که فرد خود انتخاب می‌کند.

۵: رهبر گرایی یا اهمیت رهبری در جامعه

رهبری جامعه و یا صاحبان اقتدار از نظر فارابی در شکل‌دهی شخصیت افراد و ساختار اجتماعی نقش چند جانبه دارند. اولین نقش آنان ایجاد شرایط و ساختار اجتماعی خاص و رواج و منع افعال و کنش‌های معین در جامعه است. فرد در بستر اجتماعی رشد می‌کند و به تناسب شرایط و ویژگی‌های آن شخصیت او شکل می‌گیرد، از نظر فارابی راه ایجاد فضیلت در وجود انسان رواج افعال و سنن فاضله در شهرها و میان امت‌ها و بکار بستن مشترک آنها توسط همگان است. و این کار امکان‌پذیر نیست، مگر بوسیله حکومتی که در پرتو آن، این

"افعال و سنن و عادات و ملکات و اخلاق" در شهر و میان مردم رواج یابد و این حکومت است که می‌تواند در علاقه مند کردن مردم به حفظ این ملکات کوشا باشد تا از میان نروند، (احصاء العلوم، ص ۱۰۷). کار سیاستمدار جامعه این است که نظام اجتماعی را بدان شکل دهد که اجزاء و دسته‌ها و اعضای جوامع با نظام خاصی به یکدیگر پیوند خورند و چنان سازگاری و ترتیب بین آنها برقرار کند که همه جمعاً جهت زدودن بدی‌ها و حصول خوبی‌ها به یکدیگر کمک و معاونت نمایند.

البته با توجه به این که مردم نیز باید ویژگی‌های شرایط مطلوب و سعادت‌مند را بشناسند و سپس اعمال و اقدامات و افعال لازم برای رسیدن به وضعیت مطلوب را کلاً و جزواً همه را مورد عمل قرار دهند (سیاست مدینه، ص ۲۵۲). کارویژه دیگر سیاستمدار علاوه بر ایجاد ساختار و شرایط اجتماعی، ارشاد و راهنمایی مردم به امور خیر است. چونکه مردم در فطرت‌های شخصی خود گوناگونند، بنابراین هیچ انسانی فطرتاً نمی‌تواند از پیش خود سعادت را بشناسد و هم نمی‌تواند از پیش خود آنچه را که را بایسته عمل است مورد عمل قرار دهد، و بلکه در هر دو مورد نیاز به مرشد و راهنما دارد. نهایت پاره‌ای از مردم نیاز به راهنمایی کمتری دارند و پاره‌ای دیگر زیاده‌تر، و نیز چنین نیست که هرگاه افراد انسانی بدین دو امر راهنمایی شدند خود به خود و بالضروره بدون باعث و محرکی اقدام به انجام آن کنند، و در حقیقت اغلب مردم در این وضع‌اند، و از این جهت است که محتاج به مرشد و راهنمایی می‌باشند که هم به درستی سعادت و مقدمات عملی آن را به آنها بشناساند و هم محرک و موجب عمل بدان‌ها باشد (سیاست مدینه، ص ۲۴۴).

و: اهمیت و نقش آگاهی و علم (تعلیم و تربیت):

همان‌طوری که گفته شد یکی از متغیرهای بسیار مهم که فارابی در فرآیند ساخت دهی اجتماع موثر می‌داند علم و آگاهی است. او معتقد است هر چند فطرت و طبایع نقش بسیار مهم در ساختار اجتماعی دارد اما متغیر علم و آگاهی دارای تأثیرات بیشتر است و با ورود این متغیر نقش فطرت و طبیعت انسان ثانویه خواهد بود. چنانکه می‌گویید، ارباب طبایع ناقصه هرگاه در فنی که مستعد برای آن می‌باشند تعلم نمایند و آموخته شوند بر کسانی که صاحب طبایع عالی می‌باشند و لکن تربیت و آموختگی در آن حاصل نکرده‌اند ریاست دارند. و نیز کسانی که در مسایل خوب و عالی فن خود آموختگی دارند بر کسانی که بر مسائل بد و فرود آن فن تعلم و آموختگی یافته‌اند ریاست دارند. بنابراین کسی که از لحاظ استعداد فطری در فنی در مرتبت عالی باشد و در همه مسایلی که بالطبع استعداد آنها را دارد آموختگی داشته باشد نه تنها بر کسی که دارای استعداد کافی در آن نباشد ریاست دارد، بلکه بر کسی هم که در

آن فن دارای استعداد طبیعی کافی باشد، لکن آموزش و تعلیم نداشته باشد و یا آموختگی او ناچیز باشد ریاست خواهد داشت (سیاست مدینه، ص ۲۴۳).

نتیجه تعامل فطرت و (استقرار در محیط خاص و در نتیجه) کنش و عادت و آموزش (تعلیم و تربیت) مهارت در صنعتی برای هر فرد می شود که در تعامل با دیگران در جایگاهی خاص در درون ساختار اجتماعی قرار می گیرد که یا رییس اول است و یا خادم محض و یا در بین این دو جایگاه اجتماعی.

حال سؤال این است که آیا صرفاً ویژگی‌های فردی موجب ریاست اجتماعی می شود و یا متغیر دیگری نیز تاثیرگذار است؟ فارابی در پاسخ به این پرسش به دو متغیر مهم توجه دارد، اول ویژگی‌های شخصی و شخصیتی رئوسا که همان مهارت در صنعت ریاست است. اما متغیر دوم عامل محیطی است، که آن فرهنگ و خلق و خوی جوامع است. چرا که ریاست از نظر فارابی ناشی از تبعیت و اطاعت است، تا مردم نخواهند و نپذیرند، هیچ کس نمی تواند ریاست نماید. بنابراین اراده و خواست جوامع و عامل تاثیرگذار در شکل گیری این اراده نقش مهمی دارند. آنچه که از نظر فارابی انگیزه و اراده مردم را شکل می دهد اهداف آنان است که ناشی از بصیرت نظری و عملی آنان به اضافه خوی و عادات آنان یعنی فرهنگ است. بنابراین فارابی به سراغ فرهنگ می رود.

ز: اصالت فرهنگ

فارابی معتقد است کنش و رفتار انسان ناشی از شخصیت او است و شخصیت هر ملتی نیز عبارت از مجموعه ترسیمات ذهنی و یا خیالی آنها است که در نفوس و عقول آنان متمکن گشته خودنمایی می کند (سیاست مدینه، ص ۱۶۶). بنابراین هر فرد انسانی و یا هر اجتماعی براساس مجموعه پندار خود یا مجموعه ارزش‌ها، هنجارها، نمادها، اعتقادات و طرز تلقی خود عمل می نماید.

فارابی پس از توضیح ویژگی‌های مردم مدینه فاضله، به شش نوع فرهنگ در جوامع عادی - که از آنها به عنوان جوامع جاهله یاد می کند - اشاره دارد، که صاحبان هر یک از فرهنگ‌ها افراد مناسب خود را به ریاست برمی‌گزینند. اولین نوع فرهنگ، فرهنگ ضرورت است که مردم در بدست آوردن آنچه جزء ضروریات زندگی است که قوام بدن انسان وابسته به آن است به یکدیگر یاری و کمک می‌نمایند. برترین مردم این‌گونه جوامع به زعم خود آنان کسی است که با اندیشه و تدبیر خود بتواند به بهترین نوع، احتیاجات ضروری آنان را از راه کسب‌ها و حرفه‌های آنان فراهم نماید. و قهراً کسی بر آنان ریاست فائقه دارد که با حسن تدبیر و چاره‌اندیشی خوب بتواند مردم را در جهت رسیدن به حوائج ضروری زندگی و حفظ آن به

کار و دارد و یا آن کسی که خود از منافع خود حوائج ضروری آنان را برآورد (سیاست مدینه، ص ۱۷۱).

فرهنگ دیگر فرهنگ ثروت طلبی است که همت مردم در آن مال اندوزی و بدست آوردن رفاه زندگی و تکثیر ثروت و نگهداری ضروریات و نقدینه یعنی درهم و دینار و احتکار بیش از حاجت است، کسی بر این جوامع ریاست دارد که همواره در فراهم کردن وسائل توانگری مردم و حفظ اموال و موقعیت آنان قادر باشد (سیاست مدینه، ص ۱۷۲).

فرهنگ سوم مبتنی بر ارزشگذاری به لذت است، که مردم همواره در جهت رسیدن به بهره‌وری از لذات حسی و یا خیالی به یکدیگر یاری و کمک می‌نمایند و اجتماع آنان بر این اساس استوار است. (قماربازی کردن و مجالس لهو و هزل، فراهم کردن خوراک و خوردنی و نوشیدنی و میخوارگی و ازدواج و زن‌بارگی و بالاخره لذت طلبی و انتخاب لذت‌آورترین از هر امری، و این کارها را صرفاً برای لذت می‌کنند نه برای پایداری و حفظ تن.

در فرهنگ چهارم رسیدن به کرامت و احترام و شأن و شوکت هم‌قولی و فعلی ارزش اساسی تلقی شده و مایه تعاون جامعه است. هم‌مورد احترام باشند و هم به دیگران اکرام نمایند، در اینگونه جوامع کسی که به نزد آنان بیشتر لایق اکرام و احترام است بر کسی که کمتر لیاقت احترام و شأن و شوکت دارد ریاست دارد.

فرهنگ سلطه یا غلبه پنجمین ارزش است که مردم در راه تحقق بخشیدن به چیرگی‌ها و غلبت‌ها به یکدیگر کمک می‌نمایند، مردم آن جامعه شیفته غلبه بر اقوام و ملل دیگر هستند، البته در داخل ملت خود نیز دوست دارند بر سایر آحاد مردم نیز چیره شوند. طبیعی است کسی در این جامعه به ریاست می‌رسد که توانایی مدیریت جامعه در جهت غلبه بر دیگران را داشته باشد.

فرهنگ آزادی (جماعیه): رها بودن و آزادی و انجام همه امور دلخواه و تساوی کامل همه مردم ارزش محوری در این جامعه است، در این جامعه تنها آن کس قابل ارزش است که در جهت فزودن به حریت و آزادی مردم کمک کند. در پرتو این فرهنگ خلق و خوی و همت‌ها و اغراض فزون می‌شود و خواست‌های متفرق و بسیار بوجود می‌آید. ریاست کردن رؤسای آنان تابع خواست و اراده مرؤوسین است. تنها آنانکه در جهت آزادی مطلق و برآورده شدن خواست‌ها و امیال آنان اقدام می‌کنند و آنان را به همه خواست‌های خود می‌رسانند و آزادی و خواست‌های گوناگون آنان را برای آنان پایدار می‌دارند و از دست برد افراد داخلی و دشمنان خارجی محفوظ می‌دارند مورد اکرام و احترام آنان می‌باشند. و در صورتی که خود بر خواست‌های ضروری زندگی اکتفا نمایند که آن گاه برتر و مطاع و مکرم تر به نزد آنان خواهند بود (سیاست، ص ۱۹۹). فارابی معتقد است با توجه به اصالت و نقش فرهنگ، در اینگونه

جوامع ریاست به کسی داده می شود که مردم بتوانند هر نوع خواست و اراده ای را بر او تحمیل نمایند، و یا اینکه در برابر این کار از او ثروت و مکتی دریافت کنند. بهترین رییس نزد اینان آن کسی است که بهترین اندیشه‌ها و چاره‌جویی‌ها را در راه رسیدن مردم به هدف‌ها و امیال نفسانی خود، که در عین حال گوناگون و متنوع است، به کار برد و نیز می تواند سود آنان را از دست برد دشمنان نگهدارد، و در عین حال خودش از اموال آنها به جز رفع حوائج ضروری و زندگی چشم‌داشتی نداشته باشد، بلکه صرفاً به اندازه ضروری زندگی خود از آنان برگردد. و قهراً در این گونه جوامع آن کسی که به معنی واقع جز افاضل باشد یعنی آنگونه کسی که اگر به ریاست برسد کارها و اعمال آنها را ارزیابی کرده و به سوی سعادت حقیقی رهبری می نماید هیچ‌گاه به ریاست نمی‌رسد و مردم زیر بار او نخواهند رفت و هرگاه پیش آید که این چنین کسی مقام و منصب ریاست یابد در اندک مدتی یا خلع می‌شود یا کشته و یا وضع حکومتش پریشان حال شده، جنگ و ستیز بر سر آن فزون می شود. به طور کلی از نظر فارابی در هر یک از مدینه‌های غیرفاضله (جامعه) مردم طالب ریاست آن کسی هستند که خواست‌ها و امیال آنها را برآورد، و راه رسیدن به آن را برای آنها آسان گرداند، و هم نخبگان آنها باشد، و به طور مطلق از ریاست افاضل ابا و امتناع دارند و نمی‌پذیرند.

اما سؤال بسیار مهمی که وجود می آید این است که خود فرهنگ چگونه بوجود می‌آید و شکل می‌گیرد؟ به نظر می‌رسد سه متغیر مدنظر فارابی باشند؛ اول عنصر جغرافیا و محیط است، و دوم عنصر عقل فعال که موجب پرورش رهبران و نخبگان می‌شود، و سوم رهبران و نخبگان فکری که هم به جامعه ساخت می دهند و هم به آنان آگاهی می‌بخشند، که به نقش هر یک می پردازیم:

ژ: عاملیت جغرافیا

بحث تاثیر جغرافیا بر فرهنگ و جامعه، قبل از فارابی در ادبیات سیاسی یونان و هند بحث شده بود، اما فارابی نقش مشخص تری برای آن مطرح می کند. فارابی می گوید عوامل محیطی چندی سبب گوناگونی ملت‌ها می‌شوند که عبارتند از:

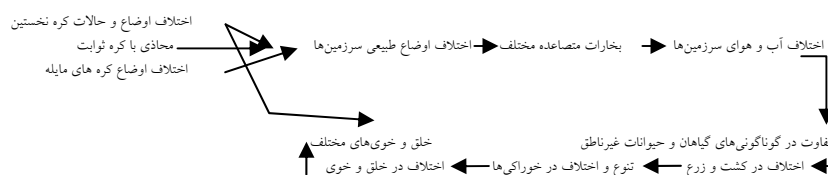
۱- اختلاف اجزای اجسام آسمانی یعنی قرار گرفتن جایگاه زندگی افراد جامعه در محاذات قسمتی خاص از کره نخست، و سپس آن قسمت از کره ثوابت که با آن هم سمتند، و سپس اوضاع و احوال کره های مایله نسبت به زمین و حالات و اوضاع خاص آن کرات از قبیل دوری و نزدیکی به زمین مسکونی آنها. قهراً این اختلاف اوضاع و احوال و اختلاف سرزمین‌هایی که ملتها در آن زندگی می کنند در اختلاف خلق و خوی مردمش موثر است. چه آنکه اختلاف اوضاع طبیعی سرزمین‌ها تابع اختلاف اوضاع و حالات کره نخستین است. در آن

قسمت که مسامت هر سرزمین است و سپس آن قسمت از کره ثوابت که محاذی آن است و آخر الامر اختلاف اوضاع کره‌های مایله.

اختلاف قسمت‌های زمین، گوناگون بودن بخارات متصاعده از آن را به دنبال دارد، و هر نوع بخاری از سرزمینی خاص متصاعده می‌شود که مناسب با همان قسمت از زمین است. اختلاف بخارات متصاعده سرزمین‌ها و بخارات زیرزمینی آنها موجب اختلاف آب و هوای سرزمین‌هاست، زیرا آب هر شهری و سرزمینی از بخارات زیرزمینی آن سرزمین به وجود می‌آید، و هوای هر شهری با بخاری که از آن سرزمین متصاعد می‌شود در آمیخته است.

اختلافات کرات مسامت هر سرزمین، یعنی کره کواکب و کره نخستین، و اوضاع و احوال گوناگون کرات مایله همه در اختلاف آب و هوای سرزمین موثرند، به تبع این اختلافات و گوناگونی‌ها، گیاهان و حیوانات غیر ناطق نیز مختلف شده‌اند و همین‌طور انواع خوراکی‌ها مختلف شده است، و به تبع اختلاف در خوراکی‌های ملت‌ها، اختلاف در مواد کشت و زرع است که بنیه وجودی انسان‌ها را در نسل‌های گذشته و آینده تشکیل می‌دهد و همه این گوناگونی‌ها در خلق و خوی طبیعی و نحوه آفرینش آنها ایجاد اختلاف کرده و می‌کند.

علاوه بر این، اختلاف اوضاع و احوال آن قسمت از سماویاتی که مسامت با سرزمینی خاص است بلاواسطه سبب اختلاف خلق و خوی آدمیان می‌شود. اختلاف هوا نیز سبب اختلاف خلق و خوی انسان‌هاست بلاواسطه، و باز این جز آن جهتی است که بیان شد. و سپس از تعاون و همیاری این اختلافات و آمیزش‌های گوناگون، خلق و خوی‌های مختلف در انسان‌ها پدید می‌آید.



به واسطه این جهات و به سبب این نوع آمیزش‌ها، ترکیبات طبیعی و وابستگی پاره‌ای با پاره‌ای دیگر و مراتب این ترکیبات تحقق می‌یابد.

البته فارابی در کتاب فصول منتزعه به عامل جغرافیایی دیگری که بر خلق و خوی موثر است اشاره دارد که آن مسکن و سکونت افراد است. ایشان می‌نویسند: برخی خانه‌ها در خداوندان آن، خوی‌های گوناگون پدید می‌آورد. مانند خانه‌هایی که در بیابان‌ها از چرم و مو فراهم شده است. این‌گونه خانه‌ها در خداوندان آن ملکات بیداری و دوراندیشی پدید می‌آورد.

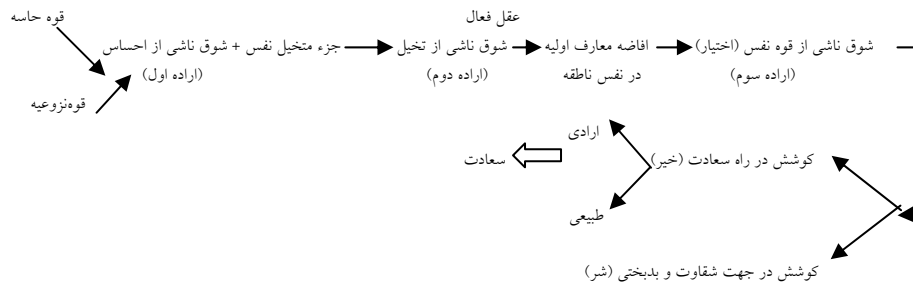
و بسا که افزایش دوراندیشی به گونه‌ای است که دلیری و گستاخی را در پی می‌آورد. و خانه‌های مستحکم و استوار و کاخ‌ها در خداوندان آن خوی‌ها و ملکات ترس و بیم و آسایش و آرامش و زینهار و بی‌خونی را پدید می‌آورد (فصول، ص ۱۶).

ط: فاعلیت عقل فعال

از نظر فارابی فرآیند کمال و تاثیرپذیری انسان دو مرحله دارد. مرحله اول آن در حوزه اجسام سماوی است، اجسام سماوی تا همان حد از کمال می‌توانند در انسان‌ها و اوضاع طبیعی و خلق و خوی آنها موثر باشند. و آنچه از کمالات بعدی و کمالات نهایی انسان‌ها می‌ماند در صلاحیت اجسام آسمانی نمی‌باشد یعنی اعطای کمالات نهایی در شأن فلکیات نیست، بلکه در شأن عقل فعال است، و از بین انواع موجودات طبیعی تنها انسان است که عقل فعال می‌تواند کمالات نهایی را بدان اعطا نماید (سیاست مدینه، ص ۲۳۴). لذا مرحله دوم کمال در حوزه عقل فعال است. عقل فعال همان موجودی است که می‌توان آن را روح الامین و روح المقدس و ... خواند و از لحاظ مرتبه می‌توان آن را در سطح نام ملکوت و امثال آن نامید (سیاست، ص ۱۸۱). کار عقل فعال عنایت به مردم است، و اینکه آدمی را به نهایت مراتب کمال ویژه خود برساند، و آن رسیدن به سعادت نهایی و کامل است (سیاست، ص ۱۸۰). عقل فعال در آنچه به انسان اعطا می‌کند به مثابه اجسام آسمانی است: زیرا آنچه نخست به انسان می‌دهد نیرو و مبدأ است که انسان می‌تواند به وسیله آن قوه‌ای که بدو داده شده است خود به سوی کمالات غیر حاصله کوشش کند و بدان نایل آید.

به نظر فارابی مراحل حرکت و رشد انسان از قوای حاسه، نفس و نزوعیه نفس - که منشأ شوق و کراهت می‌باشند - و بوجود آمدن محل و آلات قوه حاسه و نزوعیه که از اعضا و اجزای جسمند بوجود آمده باشند، آغاز می‌شود. بنابراین اراده به واسطه این دو حاصل می‌شود، زیرا اراده نخست عبادت از شوقی است که ناشی از احساس است. و شوق وابسته به جزء نزوعی (و قوه نزوعیه) نفس است. و احساس وابسته به جزء حساسه نفس است. و بعد از این باید جزء متخیل نفس و شوقی که تابع آنست حاصل شود تا در نتیجه اراده دومی بعد از اراده اول حاصل گردد، زیرا این اراده عبارت از شوقی است که ناشی از تخیل باشد و پس از این که این دو امر حاصل شد آن گاه ممکن است که معارف اولیه از ناحیه عقل فعال در نفس ناطقه افاضه شود. و در این هنگام در انسان نوعی از اراده سوم حاصل می‌شود که شوق ناشی از قوه نفس ناطقه است که نام ویژه آن اختیار است، و این همان امری است که ویژه انسان است و در سایر حیوانات نیست و به وسیله همین امر است که انسان می‌تواند کارهای پسندیده و زشت و زیبا را انجام دهد، و پاداش و کیفر اخروی بدان باز بسته است. اما

دو اراده دیگر چه بسا در حیوان غیرناطق هم وجود دارد. پس هرگاه این نوع از اراده در آدمی پدیدار شد می‌تواند بوسیله آن در جهت نیل به سعادت کوشد و یا در جهت بدبختی و شقاوت، و به وسیله همین نیرو است که می‌تواند کارهای نیک و زیبا و یا زشت و بد را انجام دهد.



ی: اراده‌گرایی

همان‌طوری که در محور علی فوق نشان داده شد نقش عقل فعال در اعطا اراده‌ای خاص برای حرکت انسانی است، اما پس از آن انسان دارای آزادی و اختیار است که کدام مسیر را طی نماید. اراده‌گرایی از اصول و مفروضات بسیار مهم در تحلیل جامعه‌شناختی فارابی است که انسان را در برابر سلامت یا آسیب اجتماعی مسئول می‌داند. به اعتقاد فارابی هر چند برخی از افراد فطرتاً معد (آماده) پذیرفتن معقولات و معارف اولیه نمی‌باشند، و فطرت و طبع آنها هیچ نوع معقولی را نمی‌پذیرد (سیاست، ص ۲۴۰). اما همه آنانی که دارای استعداد پذیرش این معارف هستند و این معارف را از عقل فعال دریافت می‌کنند لزوماً موفق به انجام خیر و رسیدن به سعادت نمی‌شوند، چرا که در جهت دیگری به کار می‌برند. بلکه فقط برخی هستند که هم می‌پذیرند و هم در جهت درست خود جریان می‌دهند و لذا به سعادت می‌رسند.

چرا که به نظر فارابی قوای نفس آدمی بر پنج نوع است: ناطقه نظری، ناطقه عملی، نزوعیه و حساسه. آن سعادت‌تی که انسان تعقل کرده، بدان آگاهی دارد، صرفاً ناشی از قوه ناطقه نظری است، و مستند به هیچ یک از قوای دیگر نیست، بدین‌بیان که آن گاه که آدمی مبادی و معارف اولیه را که از ناحیه عقل فعال بدو اعطا شده است به کار بندد و به درستی بشناسد و به واسطه قوه نزوعیه شیفته آن گردد و در آنچه باید عمل کند اندیشه کند، یعنی در آنچه باید عمل کند تا بوسیله قوه عملیه بدان نایل گردد اندیشه نماید، و سپس نتیجه اندیشه خود را به وسیله آلات و ابزار معده‌ای، برای عمل یعنی قوه نزوعیه، عمل کند. و از طرفی قوه متخیله و حساسه او در این راه مساعد و منقاد قوه ناطقه عملیه باشند، و هر دو در تحریک آدمی به سوی آن افعالی که

موجب نیل به سعادت است او را یاری نمایند، در این وقت آنچه از آدمی آید همه خیر است. بنابراین خیر ارادی تنها از این وجه بدست آید (سیاست، ص ۲۳۸).

فارابی معتقد است این فرآیند به صورت خودکار و طبیعی رخ نمی دهد چرا که فطرت‌های طبیعی انسان‌ها که در وجود آنها است هیچ‌کس را مجبور و وادار به انجام فلان کار نخواهد کرد، و این فطرت‌ها برای این در نهاد انسان‌ها آفریده شده‌اند که مثلاً فلان فعلی که معد برای انجام آن شده‌اند برای آنها سهل‌تر و آسان‌تر باشد، و بدین‌منظور است که هرگاه فردی از افراد به حال خود گذارده شود و عوامل خارجی دیگر وی را به سوی اضرار آن کار وادار نکند خود به خود به سوی انجام همان کاری که معد برای آن است کشش پیدا می‌کند و اگر یک عامل و محرک خارجی دیگر وی را به سوی ضد آن کار تحریض کند، قهراً به سوی آن ضد گروش می‌یابد و آن را انجام می‌دهد، لکن با سختی و دشواری و اضطراب، اما نهایت به همان کارهای ضد فطرت نیز اعتیاد پیدا می‌کند و انجام آنها نیز بر وی آسان خواهد شد. لذا همه این فطرت‌ها با هر حالاتی که بر آن حالات آفریده شده‌اند محتاج به ریاضت و تمرین و تقویتند به وسیله اراده، تا به وسیله ممارست بر کارهایی که معد انجام آنها می‌باشند آزموده و آموخته گردند، و این امر تا آن اندازه باید انجام شود که این فطرت‌ها نسبت به انجام مقتضیات خود، به کمال‌نهایی و یا نزدیک بدان برسند.

و چه بسا باشد که فطرت شایان و لایقی در یک قسمت از فنون همچنان مهمل گذارده شود و در جهت تمرین و آموختگی آن کاری انجام نشود، و به وسیله اموری که معد آن بود تربیت نشود، و مدت زمانی بر این وضع بگذرد، در نتیجه باطل و تباه گردد و استعداد نهفته تباه شود، و گاهی نیز آن قوه تمرین داده می‌شود، ولیکن در جهت اموری پست، یعنی از مسایل و اموری که معد و مستعد آن است در راه تربیت و تمرین آن از نوع نامناسب آن برگزیده می‌شود، قهراً در این حال نیز آن استعداد از توجه و عادت به افعال برتر و عالی به سوی کارهای پست از آن نوع، گرایش می‌یابد و بدان عادت می‌کند (سیاست مدینه، ص ۲۴۲).

بنابراین فارابی معتقد است خیر که در راه رسیدن به سعادت و کمال انسانی سودمند است گاهی طبیعی است و بالطبع موجود است گاهی وجود آن ارادی و وابسته به اراده است، و شر و پستی نیز همین ویژگی و وضعیت را دارد؛ لذا اراده نقش بسیار مهمی در فرآیند رشد و شکل‌گیری شخصیت انسان دارد. اگر آدمی در تکمیل نفس ناطقه کندی ورزد، ناطقه نظری نمی‌تواند به سعادت راه یابد، و آگاهی حاصل نماید تا بدنبال آن رود و به سوی آن حرکت کند، و در نتیجه امر دیگری را غایت و هدف و بالآخره سعادت زندگی خود قرار دهد به جز آن چه سعادت است. مانند امور سودمند یا لذت‌بخش یا غلبه و چیرگی بر مردم و یا به دست آوردن کرامت و... که به کمک قوه نزوعیه به دنبال آن می‌رود و در جهت رسیدن بدان

می‌اندیشد و آن را هدف نهایی قوه ناطقه عملیه (عقل عملی) خود می‌داند، و بالاخره قوه نزوعیه خود را در جهت انجام اعمالی که بدان منتهی می‌شود به‌کار می‌گیرد و قوه متخیله و حساسه وی در این جهت مساعد و منقاد وی می‌گردد و در نتیجه آنچه از این راه پدید آید همه شر بود. همینطور است آن گاه که آدمی سعادت را به درستی شناخته باشد، لکن آن را غایت و هدف زندگی خود قرار ندهد و به سوی آن اشتیاقی حاصل نکند، و یا شوق وی بدان سو سست باشد، و در نتیجه غایت و هدف زندگی خود را چیزی قرار می‌دهد که سعادت حقیقی نیست و قوت‌های دیگر خود را در جهت رسیدن به آن به کار می‌بندد، در این صورت آن چه حاصل می‌شود جز شر چیز دیگری نیست (سیاست مدنی، ص ۲۳۹).

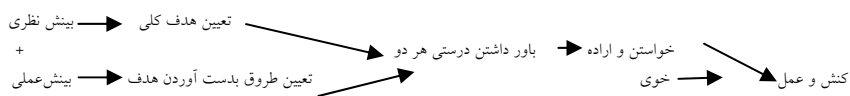
ک: ثبات و تحول سیاسی

پس از طرح اصول و مفروضات فارابی می‌توانیم به تحلیل ایشان راجع به ثبات و تحول سیاسی بپردازیم. نظم سیاسی و اجتماعی از نظر فارابی حاصل و بخشی از ارتباطات و ساختار اجتماعی است، کل سیستم اجتماعی و زیر مجموعه‌های آن چیزی جز مجموعه ارتباطات و روابط اجتماعی الگویی شده یعنی ساختار اجتماعی نیستند. ساختار سیاسی نیز همین ویژگی را دارد. یعنی مرکب از مجموعه‌ای کنش است که در قالب و درون مجموعه‌ای هنجاری شکل می‌گیرد. لذا در اصل اجتماع عبارت است از مجموعه‌ای از کنش‌ها و واکنش‌ها که به وسیله هنجارها دارای ساخت و شکل و هیات معین و مستمر شکل می‌گیرند و یا رخ می‌دهند. اما از نظر فارابی کنش انسانی تحت تاثیر دو عنصر ذهنی و روانی می‌باشد. رفتار انسان و جامعه در وهله نخست از شخصیت او است و شخصیت هر ملتی عبارت است از مجموعه ترسیمات ذهنی و یا خیالی آنها که در نفوس و عقول آنان متمکن گشته خودنمایی می‌کند (سیاست، ص ۲۵۳). این ترسیمات ذهنی و خیالی مرکب از مجموعه اعتقادات، ارزش‌گذاری‌ها و آگاهی می‌باشند که یا واقعی هستند و یا خیالی. اما فارابی ذهن و آگاهی و اعتقاد را تنها عامل کنش نمی‌داند بلکه شرط عمل را انرژی برای عمل می‌داند که ناشی از عنصر روانی یا خلق و خوی است.

۱- آگاهی و اندیشه (ذهن)

فارابی ذهن را مرکب از بینش و دانش می‌داند که آن را به دو دسته بصیرت نظری و بصیرت عملی تقسیم می‌نماید و معتقد است عملی که انسان در جامعه انجام می‌دهد قبل از هر چیز ناشی از ذهنیت او است. برای اینکه کنش و عمل انسان زمانی به وقوع می‌پیوندد که خواست و اراده شکل گیرد و برانگیزاننده به سوی عمل باشد. و اراده ناشی از باور داشتن دو

چیز، یعنی هدف کلی و نیز طروق و روش‌های بدست آوردن آن، است، و این دو ناشی از فزونی نظری و اندیشه یعنی بینش علمی و بینش عملی است، زیرا بینش علمی و عملی دانستنی‌های کلی و جزئی است که در ذهن فراهم می‌گردد و هرگاه آن مسائل کلی و جزئی که یکی هدف را در ذهن فراهم می‌کند و دیگری طروق و وسایل به دست آوردن آن را در ذهن پدید می‌آورد و هرگاه همه آن قضایا باور شدند اراده انجام کار قطعی خواهد شد (مشکوه، ص ۱۰۶).



لذا فارابی مستحکم شدن ارکان مادی و مستقر گردیدن پیکر اجتماع را بدون ارکان روحی (ذهنی) مذکور میسر نداشته و تعاون حرفه‌ای و صنعتی (صنعت سیاست) را با نداشتن بصیرت نظری و عملی بی‌اساس و سست شناخته و معتقد است پیکر اجتماع در صورت فقدان دانش نظری و فکری و بدون بصیرت عملی همگانی نسبت به اوضاع و احوال زمانی و مکانی، پیکره‌ای سست و بیهوده خواهد بود و به زودی از هم متلاشی می‌گردد.

مقصود از فضیلت نظری آشنایی با نیرویی است که بر قوانین کلی استوار است و بصیرت عملی یعنی آشنایی با نیرویی که بر اثر تمرین زیاد، در کارهای کشورداری بدست می‌آید یعنی نیرویی که از راه ممارست و کوشش، در پیروی از اخلاق و رفتار مردمی که در شهرهای نمونه زندگی می‌کنند پیدا می‌شود، و این ورزیدگی تنها از راه تجربه و مشاهده بسیار برای انسان ایجاد می‌گردد (احصاء العلوم، ص ۱۰۸).

فارابی معتقد است آنچه هدف اصلی و موجب بقاء ابدی ملت است همان فضیلت نظری یعنی شناختن ماهیت اجتماع و راههای ایجاد فضیلت‌های مادی و روانی در اجتماع است (مشکوه، ص ۱۳). اما بینش‌های نظری و عملی می‌تواند درست و یا نادرست باشند. بینش‌های نادرست منتهی به اهداف نادرست و یا تشنگ آراء می‌گردند لذا فارابی به یکی از متغیرهای بسیار مهم در پایداری و یا بی‌ثباتی اشاره می‌کند که آن عبارت است از وحدت و یا کثرت اهداف و نیز نوع اهداف. فارابی پیوند اصلی ملی و همکاری مشترک در مسائل نظری و عملی را در صورتی پایدار می‌داند که همه افراد ملت در کلیه فعالیت‌های علمی و عملی یک هدف مشترک نهایی داشته باشند که همه هدف‌های صنفی و فردی، مادی و معنوی را که ارکان پیوندهای ملی هستند و انواع همکاری‌ها در مورد آنها تحقق می‌یابد همه را به یک هدف

همگانی بالاتر از همه پیوند دهد و همکاری همگانی و اصلی ایشان در همه فعالیت‌های مشترک مادی و معنوی برای توسعه و تقویت یک همکاری جامعه اصلی باشد که رکن اصلی پیوند ملی است، زیرا پا برجا ماندن وحدت اراده و تعاون ارادی موقوف به پا برجا ماندن هدف است، و اگر هدف دائمی باشد اراده و امید مشترک ملی دائمی خواهد بود و امید دائمی موجب تمرکز اراده و اساس بقاء ملت است (مشکوئه، ص ۲۸). ضمن آن که علاوه بر دائمی بودن هدف مستدل، کامل بودن آن را نیز شرط بقا می‌داند، البته صحت و کمال مبانی هدف نیز مهم است. چنانکه می‌گوید: هنگامی ملت پایدار و استوار بوجود خواهد آمد که هدف‌های ملی و ارکان آن براساس پی‌جویی‌ها و استدلال صحیح و کامل تعیین شده باشد و گرنه اساس ملیت متزلزل و سست خواهد بود (مشکوئه، ص ۸۰).

لذا فارابی جوامع عادی را بر اساس اهداف و ارزش‌های حاکم به شش دسته تقسیم می‌کند:

۱) اکتفا نمودن به ضرورت‌ها از خوردنی، آشامیدنی، پوشیدنی، خانه، همسر. همکاری در میان ایشان برای بدست آوردن همین ضروریات است. ۲) فراخی مال و پول زیاد ۳) خوشگذرانی ۴) جستجوی بزرگی (جاه‌طلبی) ۵) چیرگی و زورگویی ۶) آزادی و رهایی. اما یک نوع جامعه دیگر را مطرح می‌کند که هدف آن دستیابی به سعادت حقیقی است که آن را مدینه فاضله می‌نامد. که این اهداف ناشی از بصیرت‌های نظری و عملی می‌باشند.

اگر بصیرت‌های نظری و عملی به اهداف سعادت‌طلبانه واقعی منتهی شوند، آن جامعه از نظر فارابی پایدار می‌ماند، و الا اهداف خیالی و غیرفاضله به نظر فارابی پس از مدتی جامعه و نظام سیاسی را به نابودی می‌کشد.

برای اینکه بصیرت‌های نظری و عملی به اهداف صحیح منتهی شوند فارابی برای علم مدنی قلمرو وظایفی را تعریف می‌کند که عبارتند از:

۱- علوم نظری: شناخت ماهیات کلی اعمال ارادی انسان از جهت شایستگی‌ها و ناشایستگی‌ها و تبیین سعادت حقیقی از سعادت‌های غیرحقیقی، و نیز تعیین کارها و رفتارها و خوی‌های ارادی کلی شایسته در شهرها و جوامع.

۲- علوم عملی: دستورها و روش‌های علمی برای شناخت موارد انطباق کلیات و مناسب شایستگی‌ها و ناشایستگی‌های ملی و قوانین مربوط به ایجاد شایسته‌ها و بایسته‌ها در جامعه‌های معین و مخصوص به اقتضای شرایط زمانی و مکانی، و راه و روش به نظم درآوردن رفتارهای نیک در جوامع و ملت‌ها.

برای این کار لازم است از عادت‌ها و رسوم و شیوه‌های علمی، اعتقادی و عاطفی در طبقات گوناگون مردم آشنایی به دست آورد و سپس دو دستور مهم در بخش عملی علم مدنی را یاد گرفت و اجرا کرد:

الف: دستور تمرینات مربوط به ایجاد اراده‌های صحیح متناسب با اوضاع و احوال مخصوص به جوامع گوناگون.

ب: دستور تمرینات مربوط به متمرکز کردن نیروهای بدنی اجتماع برای انجام کارهای متناسب با بهبود حال اجتماع.

به طور خلاصه از نظر فارابی در صورتی که در جامعه روش و سیرت علمی پیاده گردد و بینش نظری و عملی صحیح براساس علم مدنی در میان سیاستمداران و کنشگران سیاسی رواج یابد، در آن جامعه اهداف صحیح تبیین می‌گردد و روش‌های صحیح برای دستیابی به اهداف برای مردم ترسیم می‌گردد و پس از آن شوق و اراده دستیابی به اهداف بوجود می‌آید و آنگاه کنش‌های درست و ارتباطات صحیح و نظامات سالم و پایدار بوجود خواهد آمد و آلا نظام سیاسی دچار ناپایداری می‌گردد.

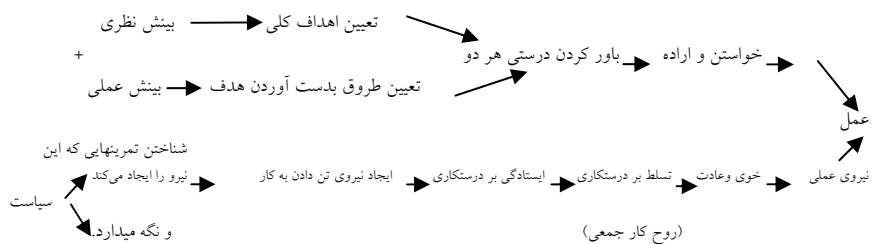
اما فارابی صرفاً بینش‌های نظری و عملی (آگاهی) را عامل منحصر به فرد برای بقاء و فنا نظام سیاسی بر نمی‌شمرد بلکه به عنصر روانی نیز توجه دارد که آن را نیز به موازات عنصر ذهنی موثر می‌داند.

۳-خوی

به عقیده فارابی برای تحقق ملت و نظام سیاسی و اجتماعی به نیرویی لازم است که همه افراد ملت را به کار وادارد و بر همه افراد حکمفرما باشد و همه افراد ملت را به نوع معینی از کار وادارد و همه را به بندهای مخصوص درونی که عمل کردن به قوانین ملت است مقید سازد که نام آن را "عادت مشترک" یا "خوی مشترک" می‌نامند. به نظر فارابی رابط حقیقی مابین افکار و عواطف و اعمال بدنی اجتماع همین نیروی مشترک است و همین نیرو است که همه را به همکاری‌های مشترک وادارد، و آن نیروی تن دادن و تسلط بر انجام کارهای نیکی است که همه را به سوی یک هدف مشترک ملی روی آور می‌کند که آن را نیروی محرک ملی می‌نامند. این نیرو جز بوسیله ایستادگی بر درستکاری و تسلط بر درستکاری حاصل نمی‌شود. چرا که این نیرو به واسطه پی در پی انجام دادن کار معین و عادت بر آن حاصل می‌شود.

نکته قابل توجه اینکه در اینجا فارابی به متغیر بسیار مهمی اشاره می‌کند و آن سیاست است. فارابی با تعریفی کارکردی از سیاست، آن را مسئول ایجاد این روحیه می‌داند. او

می‌گوید: "سیاست عبارت از ایجاد نیروی تن دادن به کار است و آن نرمش در مقابل کار و تن دادن به کار است که فراهم نمی‌شود جز به شناختن تمرین‌هایی که این نیروها را ایجاد می‌کند و سپس آن را نگه می‌دارد و این نیروی حکمفرما بر رفتار معین و تسلط بر آن است که جامعه را به سوی نیکبختی نهایی می‌کشاند" (کتاب المله، ص ۵۴).



براساس مطالب گفته شده در این قسمت، فارابی در خصوص ثبات و تحول سیاسی و اجتماعی به دو متغیر بسیار مهم می‌رسد که عبارتند از: تعلیم و تربیت و سیاست و حکومت (رهبری)

الف: عاملیت و تعلیم و تربیت: گفته شد که بصیرت‌های نظری و عملی پیش شرط و علت تعیین اهداف و طرق دست‌یابی به آنها و نیز شکل‌گیری اراده و در نهایت کنش اجتماعی است. و این بینش‌ها از نظر فارابی باید از طریق تعلیم و تربیت همگانی در همه افراد اجتماع از طرق ممکنه که متناسب با طبقات گوناگون مردم است بوجود آید تا سلامت و وحدت روانی و ذهنی اجتماع تحقق یابد و چنانچه خللی در هر یک از بصیرت‌ها حاصل شود صحت روانی و ذهنی در اجتماع وجود نخواهد داشت. البته فارابی متذکر می‌شود که تعاون برای ایجاد فضیلت‌های روحی و معنوی ممکن نیست مگر در ضمن همبستگی‌ها و تعاون بدنی که عبارت از تصدی مشاغل و حرفه‌های مادی و فعالیت‌های بدنی اجتماع است. لذا فارابی معتقد است:

- ۱- هنگامی که مسائل فکری در علوم نظری بوسیله برهان بدست آمده است باید به وسیله تخیل در ذهن مردم فراهم گردد. زیرا که همه مردم بهره کافی از تعقل و تفکر ندارند و درک مسائل عمیق فکری از راه استدلال قطعی و روش‌های تخصصی برای بیشتر افراد ملت میسر نیست. لذا باید مسائل نظری اجتماعی و معرفت‌های تخصصی را از راه تحریک عواطف و تخیل برای بیشتر مردم بیان نمود تا بصیرت همگانی در همه افراد ملت ایجاد گردد.
- ۲- و آنچه از راه تخیل به مردم آموخته شده است به باورشان درآید.
- ۳- ملکات عملی با شرایطی که در ذهنشان جایگزین می‌شود عیناً تحقق یابد.

۴- این ملکات بر آنان بطوری مستولی گردد که آهنگ کردن ایشان را به هیچ کار دیگری بر نیانگیزاند.

فارابی معتقد است اگر با روش‌های صحیح و متناسب با هر قشر و فرد آموزش و تعلیم داده شود، یک دسته دارای بصیرت قاطع یقینی در کارها می‌گردند، گروه مادون دارای بصیرت علمی از راه خوشنود شدن ذهن می‌شوند، دسته دیگر از راه (روش‌های نمایشی) تشبیه و تمثیل مسائل نظری را باور می‌کنند، و در نتیجه برای همه افراد یک نیروی علمی و عملی حاصل می‌شود که همه را با هم به سوی یک هدف اصلی همگانی که بقاء و استحکام ساختارهای اجتماعی و سیاسی بدان است برمی‌انگیزاند (مشکوه، ص ۹۴).

فارابی علاوه از آنکه برای آموزش در ایجاد بصیرت‌های نظری و عملی نقش قائل است، بلکه آن را در ایجاد سلسله مراتب و ساختار اجتماعی و استقرار مردم در جایگاه سلسله مراتب اجتماعی نیز موثر می‌داند. او می‌گوید: "ارباب طبایع ناقصه هرگاه در فنی که مستعد برای آن می‌باشند تعلم نمایند و آموخته شوند بر کسانی که صاحب طبایع عالی می‌باشند و لکن تربیت و آموختگی در آن حاصل نکرده اند ریاست دارند، و نیز کسانی که در مسایل خوب و عالی فن خود آموختگی دارند بر کسانی که بر مسایل بد و فرود آن فن تعلیم و آموختگی یافته اند ریاست دارند. بنابراین کسی که از لحاظ استعداد فطری در فنی در مرتبت عالی باشد و در همه مسایلی که بالطبع استعداد آن‌ها را دارد آموختگی داشته باشد تنها بر کسی که دارای استعداد کافی در آن نباشد ریاست ندارد و بلکه هم بر آن ریاست دارد و هم بر کسی که در آن فن دارای استعداد طبیعی کافی باشد، لکن اگر آموختگی و تعلیم نداشته باشد و یا آموختگی او ناچیز باشد باز ریاست خواهد داشت (سیاست مدینه، ص ۲۴۳).

فارابی پس از تبیین ضرورت تعلیم و شیوه‌ها و نقش آن در جامعه به محتوای آن برای بقا و پایداری ساختارهای اجتماعی می‌پردازد. فارابی بر آنست که بعد از آنکه مردم معنی ملت را دانستند و ارکان آن را شناختند باید علوم را بیاموزند که آنان را به فعالیت‌های اجرائی و نحوه ایجاد تعاون مابین طبقات هدایت کند و به علل پیدایش اجتماع و رشد و پستی و مرگ اجتماع پی ببرند. به نظر او، از علوم لازم برای پایداری ملت جستجو درباره روش و رفتار، خوی و تسلط‌های پایدار بر کارهایی است که آبادی نشیمن جای‌ها و آسایش عمومی در زندگی مادی از آن ببار آید و سعادت نهایی که ایمنی از زوال است نصیب ملت گردد. در این قسمت از مسائل باید روش رفتار و خوی و عادات ارادی برتر که خوبی‌ها در آن جمع است با آن شیوه‌ها که آفت‌ها از آن به بار می‌آید از یکدیگر مشخص و روشن گردد و بیان شود که این خوی‌ها و روش‌های همگانی باید پایدار باشد. بعد از آن باید رفتار تسلط بر کارهایی را مشخص نمود که موجب آبادانی شهر و دسترسی به خوبی‌های سودآور نسبت به زندگانی این

جهانی شود تا نیکبختی نهایی و زندگی برتر از زندگی مادی از آن حاصل گردد (کتاب المله، ص ۵۴).

بنابراین فارابی یک متفکر فرهنگ گراست که نقش اساسی به دانش، اندیشه، ارزش و آموزش در فرآیندهای سیاسی و اجتماعی می دهد.

ب: عاملیت رهبری: قبلاً در بنده در خصوص نقش رهبری در جامعه بحث شد، و در آنجا نوشتیم که رهبری با ایجاد شرایط و ساختار اجتماعی و رواج افعال و کنش‌های معین و دفع شرارت موجب شکل‌گیری محیطی می‌شود که نقش بسیار در شکل‌گیری شخصیت و کنش اجتماعی افراد دارد. رهبر راهنما و مرشد افراد نیز هست و موجب سعادت و یا شقاوت آنان می‌گردد. علاوه بر موارد فوق، تجربه و زندگی فرمانروا سبب می‌شود که حدود مشکلات را تشخیص دهد، تا به تناسب هر پیش‌آمدی و هر حالتی و در هر هنگامی با این نیرو و این تجربه بتواند امور مردم را سامان بخشد.

اما فارابی برای بقا و تداوم ساختار سیاسی دو شرط را در خصوص رهبر مطرح می‌سازد: شرط اول میانه‌روی و اعتدال در سیاست و فرمانروایی است. فارابی با تشبیه جامعه به بدن، بیماری را دور شدن از میانه‌روی می‌داند، لذا سلامت جامعه و پایداری (پایداری) آن را، همان میانه حال بودن خوی‌های مردم آن جامعه، و بیماری آن را، همان پدید آمدن دگرگونی در خوی‌ها و ناهنجاری در روش‌های مردم آن جامعه می‌داند. لذا همین که در خوی‌های مردمان شهر (جامعه) کثری و نادرستی پدید آمد و از حالت میانه دور شود، فرمانروا و سیاستمدار باید این خوی‌ها را به میانه روی برگرداند (فصول، ص ۶). تا آنجا که رهبری و سرپرست شهرها، باید نمایان ساز حالت میانه خوی‌ها و کنش‌های مردم جامعه باشد، و پیشه‌ای که شاه حالت میانه کنش‌ها و خوی‌ها را نمایان می‌سازد، همان پیشه مملکت‌داری و سیاست کشور است (فصول، ص ۲۶). شرط دوم فارابی برای پایداری جامعه و ساختار سیاسی تداوم خط مشی و ویژگی‌های رهبری است. فارابی می‌گوید: مدینه فاضله هنگامی پایدار می‌ماند - و تغییر ماهیت نمی‌دهد - که فرمانروایانش در طول زمان از شرایط واحد بخصوصی پیروی کنند، به طوری که فرمانروای دومی که جانشین اولی می‌شود، بر آن باشد که حافظ و نگهبان همان احوال و شرایطی بوده باشد که در روزگار پیش از او مرسوم بوده است. لذا در ترتیب و توالی آنان نباید انقطاع و فاصله‌ای ایجاد شود (احصاء، ص ۱۱۱). فارابی یکی از علل توسعه و پیشرفت جوامع بزرگ را این امر می‌داند که رهبران گوناگونی که یکی بعد از دیگری پی در پی می‌آیند همگی ایشان به مانند یک نفرند، گویی یک پادشاه (رهبر) است که در سراسر زمان بجای مانده است (مشکوه، ص ۳۰). بنابراین رهبری از نظر فارابی مهم‌ترین نقش را در فرآیند علی دارد، و در ثبات و تحول سیاسی جوامع نقش مهمی را ایفا می‌کند.

منابع و مأخذ:

- ۱- آن. کی. اس. لمبتون، دولت و حکومت در اسلام، مترجم: سیدعباس صالحی، محمد مهدی.
- ۲- تنهایی، ابوالحسن، درآمدی بر نظریه‌های جامعه‌شناسی .
- ۳- داوری اردکانی، رضا، (۱۳۵۵)، فارابی، مؤسس فلسفه اسلامی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه.
- ۴- داوری اردکانی، رضا، فارابی، فیلسوف فرهنگ.
- ۵- شناخت انواع اجتماعات از دیدگاه فارابی و ابن خلدون، مترجم: غلامعلی خوشرو.
- ۶- طباطبایی، سیدجواد، زوال اندیشه سیاسی در ایران.
- ۷- فارابی، ابونصر محمد، (۱۳۶۴)، احصاء العلوم، مترجم: حسین خدیوچم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی .
- ۸- فارابی، ابونصر محمد، (۱۳۷۱)، اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، مترجم: سیدجعفر سجادی، انجمن حکمت و فلسفه.
- ۹- فارابی، ابونصر محمد، سیاست مدینه، مترجم: سیدجعفر سجادی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- ۱۰- فارابی، ابونصر محمد، (۱۹۶۷ م)، کتاب الملّه، تحقیق محسن مهدی، بیروتک دارالمشرق.
- ۱۱- فارابی، ابونصر محمد، (۱۴۰۳ م)، تحصیل السعاده، تحقیق جعفر آل یاسین، بیروت: دارالاندلس.
- ۱۲- فارابی، ابونصر محمد، فصول متزعه، مترجم: حسن ملکشاهی، انجمن حکمت و فلسفه.
- ۱۳- فارابی، ابونصر محمد، (۱۹۹۰ م)، کتاب الحروف، تحقیق محسن مهدی، بیروت: دارالمشرق .
- ۱۴- مهاجرنیا، محسن، (۱۳۸۰)، اندیشه سیاسی فارابی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی .
- ۱۵- مشکوه الدینی، عبدالحسین، ملت و ارکان پایداری آن در متون فارسی .

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

- "نگرش و گرایش سیاسی مردم (اصلاح‌طلبی یا محافظه‌کاری)"، شماره ۶۹، سال ۸۴؛ "فساد سیاسی از نظر برخی متفکرین مسلمان"، دوره ۳۷، شماره ۴، سال ۸۶ .